

تحقيق برخي از اماکن تاريخ بيهقي

بخش باقیمانده تاريخ بيهقي که از تصاريف روزگار نجات يافته و حاوی وقایع سلطنت امير مسعود پسر سلطان محمود غزنويست علاوه بر ارزش ادبی ، در تاريخ اجتماعی و سیاسی یگانه کتاب گرانمایه پر معلومات سودمندی شمرده میشود .

اهمیتی که این کتاب عزیز دارد منحصر به ادب و تاريخ نیست ، بلکه از نگاه جغرافی نیز ارزشی بسز ا دارد ، و نامهای بسا از اماکن و محل وقوع آن را روشن می سازد که مادرجغرافیای تاریخی افغانستان آن را سندی قوی و ارزنده دانیم ، و تنها همین شرح « اماکن تاريخ بيهقي » موضوع کتابی شده می تواند که بهمت ارباب کاوش و جستجو نگاشته آید .

من در مدت چهل سال اخیری که با این کتاب پسندیده آشنا شده ام ، همواره به حل لغات و کلمات آن توجهی داشته ام و اکثر این مطالب در اثر مطالعات محلی در جغرافیا و زبان و محاوره مردم افغانستان به سهولت حل می گردد .

مثلا از نظر ادب و زبان بسا کلمات و مصطلحات ادبی در تاريخ بيهقي موجود است که مردم خارج افغانستان آن را نشنیده اند ، ولی نزد هموطنان بيهقي کلمات آشنا و عادی است ، مانند کلمات «غز نیچی» و «خیریت» ، که در طبع های بيهقي مورد حاشیه نویسی و حدس آرائی استادان قرار گرفته ، در حالیکه مردم افغانستان هر غزنوی را بصورت عادی غز نیچی گویند و اگر دو نفر باهم رو برو می شوند ، در احوال پرسى و تعارف عادی می پرسند «خیریت است؟» و پاسخ می شوند « الحمدلله خیریت کامل دارم و خیر خیریت است .»

در باره اسمای اماکن باید گفت که اکثر نامهای قدیم عیناً یا به اندک تحریفی اکنون هم باقی مانده است و تنها جستجو و کاوش می خواهد ، و من چون مقالات مفصل در باره افغان شال تگین آباد - تولک - گیری - دنپور - شاه بهار - و بهند - نفر - و غیره اماکن تاريخ بيهقي در افغانستان و ایران نشر کرده ام ، درین گفتار آن را تکرار نمی کنم ، و چون برخی ازان در ایران هم نشر گردیده نیازی به باز گفتن آن نیست .

درین گفتار با مجال بسیار محدودی که داریم به ذکر و شرح چندجائی می پردازم که تا کنون نشر نشده است . ولی این جستجو و تحقیق مشتى از خروار است .

دشت خدايان

در سنه ۴۳۰ هـ سلطان مسعود درهرات لشکر عرضه کرد در دشت خدايان (ص ۵۹۰)
این کلمه در طبع استاد نفیسی (۲/ ۷۱۸) «دشت خدايان» است و در پاورقی از روی چند نسخه «خداهان» آمده . در طبع استاد قیاض در متن «دشت خداهان» طبع شده و در پاورقی نسخه بدل آن «خدايان و خاوران» داده شده ، در حالیکه اصل آن خدايان است که اکنون درهرات

خیابان گویند ، و جامی و اسفزاری و حافظ ابرو و مؤلف حبیب السیر و مطلع سعدین هم به همین املانوشته‌اند و حضرت جامی راست :

حدیث روضه مکن جای این نه بس ما را

که در سواد هری ساکن خیابانیم (۱)

در رساله طایری زیارتگاهی معاصر سلطان حسین بایقرا (نسخه خطی لاهور) گوید:

خیابان پر ز خوبان باد دایم

که فرع این جمال آمد کمالش (ورق ۱۳)

در نسخه‌های خطی تاریخ هرات سیفی هروی مکرراً خیادوان آمده و اسفزاری گوید

که در زمان سابق اورا «کوی خدایگان» می‌گفتند و بعبارت فرس خدایگان پادشاه را گویند (۲).

در نسخه‌های خطی طبقات الصوفیه انصاری هروی مکرراً خدا بان است (۳) و یاقوت گوید:

خدا بان بضمه اول از نواحی هرات باشد. (۴)

این تصریح یاقوت با ضبط طبقات الصوفیه سازگار است و باید املائی نسخ بیهقی و «خدا بان»

«خداهان»، و «خاوران» را تصحیف کاتبان دانست.

(برای تفصیل رجوع کنید به تعلیقات من بر طبقات الصوفیه انصاری هروی طبع

کابل ۶۱۶)

هیپان ؟ هوپیان

در سنه ۴۳۲ هـ چون خطر پیشرفت سلجوقیان در اراضی شمال هندو کش پدید آمد و امیر

مسعود دل از غر نه برداشت و رعبی و فزعی و دردل وی افتاد ، لشکری را به غرض دفاع در هیپان

گماشت . (ص ۶۵۱)

نام این جای در هر سه طبع تهران و کلکته «هیپان» چاپ شده و استاد فیاض می نویسد که هیچ جا

پیدا نشد در زین الاخبار بهسان یا بیپان است.

چند صفحه بعد در تاریخ بیهقی پروان و هیپان یکجا آمده (ص ۶۵۴) و ازین پدیدمی آید

که مراد همین پروان و هوپیان سمت شمالی کابل است که از آنجا به دره‌ها و گذرگاههای هندو کش

راههاست . و از سکندرتا بابر تمام فاتحان بارها ازین راهها گذاشته‌اند .

گردیزی نیز در همین مورد ذکری از هیپان دارد (۵) که در نسخ خطی و چاپی آنرا بهلسان

و بهسان و بهپان نوشته‌اند ؛ بابر نیز در سنه ۹۱۰ هـ برای فتح کابل از راه پنجه‌گذشته و به گذر

هوپیان رسیده بود (۶) که در چند میلی شمال چاریکار بر راه پروان واقع است و بقول پروفیسر

ولسون باهو-پی-آن هیون تسنگ زایر چینی و اسکندر به Opiana که ستیفونوس بازنینی ذکر

۱- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ۳۲/۱ ۲- ایضا ۸۶/۱ ۳-

طبقات الصوفیه ۴۳۲/۴۳۳/۴۵۶ ۴- معجم البلدان ۳۴۹/۲ ۵- زین الاخبار

۲۰۴ ۶- با بر نامه ۷۹

کرده مطابقت دارد. (۱) و مورخان قدیم یونان هم آنرا بنام Opianum می شناخته اند که همان شهر بنا کرده اسکندر در همین هوپیان بود. (۲)

خرواروخار

در ۴۲۲ هـ امیر مسعود برای شکار به سوی خرواروخار مرغ رفت (ص ۲۷۳). در مقابل هر دو طبع علامت استفهام موجود است ولی از سیاق کلام بیبختی برمی آید که این هر دو شکارگاه در نزدیکیهای غزنه بود زیرا امیر مسعود در سیزدهم رمضان از غزنه رفت و روز ۲۳ واپس آمد. و ده روز را بشکار گذراند. و پدیدار است که شکارگاه نزدیکی بود.

این خروار اکنون بهمین نام در لوگر جنوب کابل موجود است و بند آبی هم دارد که بنام «بند خروار» مشهور است و از غزنه تا «خروار» مسافت دوازده مسافت براسپ است.

اما «خار» اکنون در ۱۶ کیلومتری جنوب غرب سلطان خیل لوگر در:

طول البلد شرقی: ۶۸ درجه ۳۴ دقیقه ۳۴ ثانیه.

و عرض البلد شمالی: ۳۳ درجه ۴۵ دقیقه ۳۲ ثانیه (۳)

واقعت و مرغ اخیر کلمه، بمعنی سبزه زار است که در افغانستان اماکن زیادی بنام مرغه و مرغ داریم و اصل کلمه در اوستا هم مرینه Maregha بمعنی چمن بود. و این «خروار» و «خار» اکنون هر دو در یک ناحیه جغرافی و در جوار هم دیگر افتاده اند.

رباط کندی

در (ص ۲۳۰) بیبختی ذکر رباط کندی آمده که بوسعید مشرف در آنجا بود. البیرونی ازین منزل ذکری در حدود شرقی افغانستان دارد که: «رباط کندی: المعروف بر رباط امیر (۴)» فخرمد بر گوید: امیر عادل ناصرالدین سبکتکین شاه جیپال را بزد در صحرای کندی و آنجا رباطی کرد که آنرا امیر کندی خوانند و هم در آن ناحیه سلطان مودود رباطی کرد و فتح آباد نام نهاد. (۵)

این ناحیه تاکنون در حدود سی کیلومتری غرب جلال آباد بر راه قدیم کابل بنام «کندی» و «کندی باغ» شهرت دارد که «فتح آباد» هم در آنجا بهمین نام باقی مانده است، و دنیور بیبختی و آدینه پور با برهم در آن نواحی بود.

فتح آب

در حوادث ۴۲۴ هـ از رفتن خواجه بزرگ احمد عبدالصمد به سوی تخارستان و بلخ تا بولالچ و فتح آب ذکری دارد که در نواحی ختلان کمیجیان شوریده بودند. (ص ۴۰۳) و لوالچ (وروالیز) معروف است، و «فتح آب» در نسخ خطی و چاپی به اشکال پنج آب فتح آب و فسح آب رود آمده و در حاشیه طبع استادان نفیسی و فیاض بحواله طبع قدیم

- ۱ - ترجمه انگلیسی با بر نامه ۲۱۱/۱
 ۲ - جغرافیای قدیم هند ۲۳
 ۳ - قاموس جغرافی افغانستان ۱۰۸/۲
 ۴ - قانون مسعودی ۵۷۴/۲
 ۵ - آداب الحرب ۳۱۸

تهران نوشته‌اند، که این پنج آب آنجاست که در اطلسها مزار شریف نویسند، و بطرف شرقی آن چند نهر است که از ماوراءالنهر به آمویه ریزد.

آبهائی که امروز بنام دریای پنج نامیده میشود، از سطوح مرتفع پامیر و واخان حدود زورقول (جهیل و کتوریا) سرچشمه گرفته و در طول مرزهای افغان و تاجیکستان شوروی در حصص علیای بدخشان تا جزیره درقد و بقایای شهرستان یونانی آی خانم که محل التقای دریای کوچک با آنست بهمین نام پنج یاد میگردد، و قلعه پنجه هم بر کنار آن درواخان واقع است. و مجموعه تمام این آبها بعد از ملتقای آب کوچک دریای آمونامیده میشود، که طول آنرا در تمام این مرزها در حدود پنجمصد کیلومتر تخمین توان کرد، و همین دریای پنج خط مرزی افغان و شوروی در واخان و بدخشان و تخارستان شمرده میشود. ولی مزار شریف که در جنوب شرقی متصل بلخ افتاده ازینجا در حدود پنجمصد کیلومتر فاصله دارد و پنج آب هم ازینجا بهمین مقدار دوراست، که از تخارستان برین آب گذشته به ختلان میرفتند، و بنابراین تعیین پنج آب در مزار شریف خطاست و هم اکنون همین آب بهمین نام دریای پنج مشهور است.

پیروز نخچیر

این نام دیوار در بیهقی آمده و جائی بود بین خلم و بدخشان و بغلان (۱) که در ولایت تخارستان واقع بود.

در هردو طبع نفیسی و فیاض پیروز و نخچیر چاپ شده ولی هردو انشمنند در تشخیص آن بجائی نرسیده‌اند. مرحوم نفیسی می‌نویسد: که در حاشیه نسخه طبع کلکته به خط سید محمدعلی نوشته شده که پیروز اسم قلعه‌ایست در وسط جبال غوربین هرات و غزنه (۲). در حالی که پیروز نخچیر بیهقی در ناحیت تخارستان و بدخشان و در شمال هندوکش بوده نه در وسط افغانستان و غور.

استاد فیاض می‌نویسد: این دو نام در جغرافیاهای قدیم دیده نمی‌شود به احتمال قوی عبارت غلط و صحیح آن «پروان و پنجهیر» است (۳) و این رای استاد نیز با ذکر بیهقی منطبق نیست، زیرا پروان و پنجهیر هردو در جنوب هندوکش‌اند و بیهقی در هردو مورد از شمال آن کوه و در ناحیت‌های بین خلم و بدخشان و بغلان و ولوالج از پیروز و نخچیر دگر مینماید.

«پیروز نخچیر» نام يك جای است که به موجب جغرافیای موسی خورنی در کوست خراسان در تخارستان. واقع بود (۴) و تا کنون هم به همین نام مسمی است. در تاریخ طبری (۵) در حوادث سال ۱۱۹ هـ و جنگهای اسدبن عبدالله با خاقان ترك، ذکر ازینجا بین خلم و جزه تخارستان می‌آید، که مارکوارت هم در ایران‌شهر (ص ۸۲) آنرا بین خلم و گزه تعیین موقع کرده است و امروز گزدره و گزستان و خلم و تخارهمه بهمین نامها باقیست و پیروز نخچیر هم دران نواحی است.

(۳) ص ۵۵۷ ر ۲۴۶

(۲) ص ۶۷۸

(۱) بیهقی ۵۵۷ ر ۲۴۶

(۵) طبری ۱۶۰۴ ر ۲

(۴) تاریخ تمدن ایران ۳۲۰ ر ۱ ایرانشهر ۷

شجکاو - باجگاه

در وقایع ۴۲۲ هـ که سلطان مسعود بعد از گرفتن امیر یوسف و فرستادنش به قلعه سگاوند بسوی حضرة غزنه حرکت می کند ، از بلق می گذرد و به شجکا می رسد ، و از اینجا به شهر غزنه می آید (ص ۲۵۵) .

این جمله در طبع استاد فیاض چنین است: «دیگر روز از بلق برداشت و باجگاه سرهنگ بوعلی کوتوال و ابوالقاسم علی نوکی صاحب برید پیش آمدند.»
در طبع مرحوم نفیسی «از بلق برداشت و بکشید و باجگاه» رسید و «بشجکا» سرهنگ... پیش آمدند (ص ۳۰۲)

کلمه بلق که مرحوم نفیسی بلف پنداشته شکلی است از برک که اکنون هم در لوگر جنوب کابل بر راه غزنه افتاده است و سمعانی و یاقوت هر دو آن را از توابع غزنه شمرده اند ۱ و در تاریخ بیهقی دوبار دیگر هم در همین مورد ذکر شده است ۲ .

کلمه دیگر شجکاو است که اکنون هم بنام شش گاو خوانده میشود و در شمال شرقی غزنه بر راه کابل منزل دوم بود و در تاریخ بیهقی دوبار دیگر هم مذکور است ۳ .
اما ذکر باجگاه درین مورد کاملاً بی جاست ، زیرا باجگاه هم اکنون در دره های هندو کش در حدود صد کیلومتر شمال غربی کابل در دره کهمرد بر راه قدیم بلخ و کابل واقع است در حالی که بیهقی منزل بلق را بعد از غوروند پروان نزدیک غزنی قرار میدهد و چون از بلق حرکت می کردند به شجکاو و بعد از آن به غزنه می رسیدند ، و این راه از باجگاه در حدود صد کیلومتر دور است .

دشت لکان

در سنه ۴۲۵ هـ سلطان مسعود از غزنه به بست آمد و بعد از تگین آباد در کوشک «دشت لکان» نزول کرد. (ص ۴۳۳)

این کلمه در تمام چاپهای بیهقی لنگان طبع شده ولی در موقع دیگر یعنی حوادث ۴۲۸ هـ هنگامی که سلطان مسعود از میمند و بناهای پادشاهان خواجه احمد حسن به این کوشک می آید در طبع استاد فیاض لنگان و در طبع استاد نفیسی دشت یکان است (ص ۶۳۱) و هیچ یکی از طبایع دانشمند ملتفت صحت کلمه نشده اند .

این کلمه به مدد یک بیت قصیده معروف فرخی «چون بسیج راه کردم سوی بست از سیستان» تصحیح توان کرد، بدین معنی که فرخی از سیستان به سوی بست می آید، و از پهن وردشتی که «ریگ او میدان دیو و خوابگاه اژدها» است می گذرد ، بالاخره منظر کاخ سلطانی از دشت لکان پدیدار میشود .

اندرین اندیشه بوم کز کنار شهر بست
بانگ آب هیرمند آمد بگوش ناگهان

۲- بیهقی ۲۴۴/۲۴۷

۱- الانساب ۹۱/۹۰ و معجم البلدان ۴۸۹/۱

۳- تاریخ بیهقی ۴۲۵/۴۲۶

منظر عالی شه بنمود از بالای دژ
 کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لکان (۱)
 اکنون باید دید که بموجب این ذکر فرخی، اصل کلمه ابدأ و اصلاً لنگان نیست،
 زیرا در وزن عروضی قصیده که رکن اخیر بیت فاعلان است لنگان بانون نمی‌گنجد و باید
 لکان باشد که در تمام نسخ خطی فرخی چنین است.
 اما اینکه اصل کلمه لکان یا لکان (بفتح) یا لکان (بضم) بوده یقین معلوم نیست، زیرا
 این نام اکنون باقی‌نمانده. ولی در همین حدود بین پنجوای و بست روستائی بنام «ته‌لوکان»
 باقیست که جزو اخیر کلمه لکان بضمه لام است و اگرما جزو اول آنرا ته یعنی پایین و سفلی
 بشماریم، معنی آن لکان سفلی خواهد بود و ازین رو تلفظ قدیم کلمه را لکان به ضمه اول
 و کاف تشخیص باید کرد.

مخفی نماند که استعمال پیش‌وند (ته- تا) بمعنی سفلی در اسامی اماکن همین ناحیت‌های
 رخد قدیم و قندهار کنونی دیده میشود، مانند «تاسو خچالا» و «تاگرشک» از قرای کنار ارغنداب
 و هلمند، و پیش‌وند (تا) بمعنی پایین در مصدر تأکیدل پنبتو یعنی پایین شدن است که در
 جمیع مشتقات آن همین پیش‌وند می‌آید.
 این نام در متون جغرافی معرب گردیده و طلقان است که از مدن مربوط بست بود و
 بشاری مقدسی ذکری ازان دارد. (۲)

شکارگاههای شیران

بیهقی در احوال جوانی سلطان مسعود هنگامیکه در هرات والی بود می‌نویسد: و همچنین
 بشکار شیر رفتی تا ختن اسفزار و ادرسکن و ازان بیشه‌ها بفراه و زیرکان و شیر نر چون بر
 آنجا بگذشتی به بست و بزئین آمدی، (ص ۱۲۵)
 استاد فیاض تا ختن اسفزار را مشکوک شمرده و بجای آن «جمن اسفزار» را پیشنهاد
 می‌کند و گوید «شیر نر» معلوم نشد در همه نسخه‌ها چنین است و شاید غلط باشد.
 مرحوم نفیسی بجای ختن - خبن می‌نویسد که به استناد معجم البلدان یا قوت شهری
 بود در نواحی طوس (۳) و «ادرسکن» را ظاهراً نام محلی در خراسان و معرب آذرشکن
 پندارد و «زیرکان» نیز پیداست نام جائی بوده است، وی به جای (شیر نر) به استناد یا قوت
 «شیر نر» را قرار می‌دهد، که قریه‌یی بوده است از سرخس بر سر راه هرات. (ص ۱۳۶)
 اکنون اگر این شکارگاه شیران و محل جغرافی آن را در نظر بگیریم، «ادرسکن»
 و «اسفزار» و «فراه» مشهور کنونی که از نواحی جنوبی هراتند و تا کنون بدین نامها یاد
 می‌شوند در خود قبولند.

اما «خبن» یا قوت از راه و ناحیتی که بیهقی مراد داشته دور است. بیهقی راه جنوب
 هرات را تابست مراد دارد، ولی «خبن» مذکور در نواحی طوس و شمال غرب از هرات بسیار
 دور است.

درینجا ممکن است از روایت شریف ادریسی که در بلاد مربوطه کابل آورده در حل

این مشکل استفاده کنیم. وی «ارزلان» و «خوش» و «خیر» را دران جمله نام برده است (۱) که يك نسخه بدل خیر - «خین» هم بود. و این هر سه اکنون در ناحیت بالا بلوک مربوط ولایت فراه افتاده است. چون در اکثر نامهای اماکن نسخه های جغرافی عربی مخصوصاً ادیسی تحریفات گوناگون روی داده بنابراین «ارزلان» یا «ارزلان» یا «ارزلان» نسخ ادیسی را همین «ازدوان» کنونی باید شمرد که بین بفران و خیسار بر مرز جنوبی غور افتاده ورودی بهمین نام ازان برآید که در قسمت علیا رود «ازدوان» نامیده میشود، و چون به ناحیت خوش جنوباً داخل گردد آنرا خاش رود گویند. چون خیر یا خین ادیسی در ردیف همین ازدوان و خوش قرار دارد بنابراین توان گفت که مراد بیهقی همین اراضی جنوب غور است که راهی کاروان رواداسفزار بدانجا آید و بعد از خوش به وادیهای کنار هلمند گذرد و خوش را اکنون خاش گویند که بقول یاقوت هم تلفظ مردم آنجا خاش بوده است (۲).

اما دوجای دیگر «زیرکان» و «شیرنر» را هم در همین راه کوتاه اسفزار به بست جستجو باید کرد زیرا بیهقی در جای دیگر کتاب خود گوید: که سلطان مسعود از غزنه نیت هرات کرد، و غره ذیحجه بریاط «شیرنر» شکار شیر کرد و نیمه ماه بهرات آمد. (ص ۳۶۱)

درینجا در نسخ مطبوع املائی «شیر و بز» آمده در حالیکه مراد همان جایست که در همین نسخ در سابق شیرنر طبع شده است. و ما در روشنی معلومات محلی عینی هر دو کلمه زیرکان و شیرنر را مطالعه میکنیم:

این هر دوجای بعد از ادرسکن و اسفزار و فراه بر راه بست واقع بود، که اکنون راه عراده رو بین هرات و قندهار از همین نواحی گذشته و بیابانهای بکوادلارام را طی میکند ولی دران اوقات از راه کوهساران که وادیهای سرسبز و روستاها داشت میگذشتند که اکنون بالا بلوک گویند و به کوهساران جنوبی غور و نواحی اسفزار و فراه پیوسته است.

درین ناحیت کوهی از سلسله جبال جنوب غور برآمده که در شمال سرزمین بالا بلوک امتداد دارد، و آنرا اکنون «زیرکوه» گویند و روستایی هم بهمین نام در دامنه های آن کاین است که با زیرکان بیهقی از نظر موقعیت جغرافی انطباق میکند چون در پینستوزیر بمعنی زرد است و این کوه رنگ زرد دارد، بنابراین زیرگون بمعنی زرد گونه بود و ابدال و او بالف در اسمای اماکن و رجال مطرد است مانند زرغانه و زرغونه (نام زن) و جوزگون و جوزجان، و بهستان و بیستون، و غیره بنابراین زیرکان نسخ خطی را که در قدیم فرق (ک - گ) را نمیکردند، زیرگان باید خوانند.

پیوسته با همین زیرکوه کنونی کوهی است بنام کوه رباط که آبهای این هر دو کوه به فراه رود افتد و متصل به کوه رباط جائی بنام خواجه سرب رواقع است که همان رباط «شیرنر» یا شیر و بز مصحف نسخ خطی بیهقی باشد، و ازانجا راههای کاروان روبه طرف زمین داور و سواحل هلمند و بست رود و بنابراین این عبارت بیهقی را چنین باید نوشت:

«... بشکار شیر رفتی تاخین و اسفزار و ادرسکن و از آن پیشهها بفراه وزیرگان و سربره... تا جاییکه من تحقیق کرده ام. اکنون در نشیبهای این نواحی شیر موجود نیست ولی

در دره‌های آنجا پلنگ فراوان است و گویند در پیشه‌های کوهسارانی که به غور پیوند گاهی شیرم دیده شده‌است و شاید باسبب مدنیت و سکونت انسانی نسل این حیوان گم گردیده و به فرازهای کوهساران حصر شده باشد.

چنگل آباد - والشتان - والشستان - کوهتیز ؟

در حوادث ۴۲۱ هـ هنگامیکه امیر محمد را در تگین آباد بگرفتند و از قلعه کوهتیز به قلعه مندیش فرستادند او را از کوهتیز (که در حوالی همین قندهار کنونی واقع بود) برداشتند و از چنگل ایاز به گوروالشت و بعد از آن به قلعه مندیش رسانیدند. (ص ۷۵)

در (ص ۲۹۱) والشتان از ولایات مملکت غز نویان در جمله قصدار و مکران و کیکانان آمده که در طبع نفیسی والشستان چاپ شده‌است و هر یکی از این نام‌ها در خور تحقیق است.

اول : تگین آباد در غرب قندهار کنونی بین مجرای ازغنداب و هلمند واقع بود و عین شهر قندهار نبود که من موقع آنرا در مقالاتی تعیین کرده‌ام (رک : مجله آریانا طبع کابل جلد ۵ شماره ۶)

دوم : قلعه کوهتیز که در نسخه‌های خطی کوهشیرم ضبط شده مورد تأمل است ، زیرا در تاریخ سیستان کوهز آمده و یک املائی آن کوهتیزم هست (ص ۲۰۸ و ۳۹۸) که بیهقی آنرا شارستان رتبیل گوید (ص ۳). درین مورد حدس مرحوم بهارصائب بنظر می‌آید که کوهتیز در اصلا کوهتیزک باشد بمعنی (کَهک) (۱).

زیرا بهمین نام جائی اکنون بر کنار راست ارغنداب در حدود ۱۵ کیلومتری غرب شهر قندهار واقع است که در حقیقت هم یک کوه کوچکی است که بالای آن آثار حصار و آبادی قدیمه دیده میشود، و روستای سرسبزی بر اطراف آن بهمین نام واقع است و تعیین موقعیت کوهتیز بیهقی را در اینجا کرده می‌توانیم، و شاید تگین آباد هم در نزدیکیهای آن کاین بود که بقول اصطخری از پنجوای تگین آباد یک منزل راه است و هم اکنون پنجوای در حدود هشت کیلومتری جنوب کوهک واقع است و اصطخری هم کَهک را شهری در رخ می‌نویسد که در حدود العالم هم درین نواحی ذکر آن آمده‌است (۲).

سوم: چنگل ایاز؟ این نام در نسخه‌های بیهقی باختلاف املاء چنگل ایاز، چنگل بازاست که استاد فیاض چنگل آباد را صحیح دانسته است. (۳)

اصطخری و ابن حوقل هر دو در شرح مسافتات بین بست و غز نه منزلی را بنام چنگل آباد ذکر میکنند که از تگین آباد دو منزل فاصله داشت (۴) و اکنون مادر باغستان کنار چپ ارغنداب در حدود ده کیلومتری شمال غرب شهر قندهار دیهی بنام چنگل داریم که امیر محمد را از کوهک برین راه بطرف شمال به گوروالشت و مندیش برده باشند. این راه از بند دهله گذشته و به تیری و جنوب غور میرسد. بنابراین چنگل ایاز را محرف چنگل آباد باید پنداشت که تلفظ کنونی مردم آنجا به جیم فارسی مفتوح و گاف مضموم است.

چهارم : گوروالشت را استاد فیاض کوره والش خوانده و آنرا با بالست حدود العالم

۱ - پاورقی ص ۲۰۸ تاریخ سیستان . ۲ - مسالك الممالك ۲۴۴ و حدود ۱۰۴

۳ - پاورقی ص ۲۴ ۴ - مسالك الممالك ۲۵۰ صورة الارض ۲۲۲

در حدود زمین داور ورخذ و غورود و بخش علیا و سفلی و الشتان تطبیق کرده است. (پارقی ص ۷۵)
 بالشتان اکنون هم بهمین نام بین ولایت تبری و کوهسار جنوب شرقی غور افتاده است، که
 بموجب روایت پسته خزانه پینتو بحواله تاریخ سوری مفقود در حدود ۱۳۹ هـ در قلمرو پسر امیر
 پولاد سوری از اجداد سلاطین غور داخل بود (۱) و این همین گور و الشت بیهقی است که در نسخ
 خطی طبقات ناصری گور و الشت و غور و الشت هم ضبط گردیده (۲) و بین تکین آباد و مندیش غور
 واقع بود که عین موقعیت جغرافی همین بالشتان کنونی باشد و منهاج سراج هم آنرا بنام والشتان
 علیا و سفلی آورده است. (۳)

علی بن زید بیهقی این والشتان را از نواحی بست می شمارد که قصبه سیوار آن قرارگاه
 اصلی خاندان او بوده است. (۴)

باید گفت که از زمان قدیم بین این والشت و بالشتان جنوب غور که اکنون در شمال ولایت
 تبری قندهار واقع است با الس یا بالس یا والشتان که بیهقی در ردیف مکران و قصدار و طوران
 ضبط کرده (ص ۲۹۱) و حدود العالم بالس (ص ۱۰۴) و البیرونی در قانون مسعودی و السیدله
 بالش و والشستان آورده (ص ۲۹) التباسی موجود بود، که این دوناحیت را با همدیگر خلط
 کرده اند. در حالیکه این بالس یا والشستان ازوادی پیشین و شال (کوئته کنونی) تا ماورای
 بولان و سیوی را در بر میگیرد و از بالشتان جنوب غور در حدود دو صد کیلومتر دور است و شش
 ناحیه آنرا که البشاری بنامهای پیشین - اسپبجه (سپنجای - سپید خاك) و مستنگ و شال و
 سیکره و سهوه (۵) نام برده تاکنون هم بهمین نامها موجودند.

پنجم: قلعه مندیش: باین نام سرزمینی در غور مشهور بود که منهاج سراج دارالملک آنرا
 سنگه می نویسد و بقول یاقوت سنجه بکسره اول باشد. غیر از بیهقی مورخان دیگر مانند
 گردیزی و محمد بستی در تاریخ سوری و ابن اثیر و فرخی شاعر در بار غز نویمان نیز از آن ذکر
 دارند و من درین باره در تعلیقات طبقات ناصری و گردیزی شرحی داده ام (رک: طبقات ناصری
 ۳۳۳/۲ و زین الاخبار ۲۰۴)

مجله یغما - تحقیقات پوهاند عبدالحی حبیبی استاد دانشگاه کابل دامت برکاته مستند و
 دقیق است. بر مصححان و خوانندگان تاریخ بیهقی است که در آن تأمل فرمایند.

-
- ۱ - خزانه ۲۹-۲۲۱
 ۲ - حواشی زنوزی بر ترجمه انگلیسی طبقات
 ناصری. ۳ - طبقات ناصری ۱/۳۲۷ و ۳۳۵
 ۴ - تاریخ بیهق ۱۷۴ و مقدمه شرح
 نهج البلاغه ابوالحسن بیهقی و دیباجه جوامع احکام النجوم (خطی) ۵ - احسن التقاسیم ۲۹۷